



جنبه های مختلف هنر «شوپن»

در سال ۱۷۸۷ « نیکولاشوپن » پسر يك باغدار فرانسوی به لهستان آمد. این مرد زندگی پرماجرا و شکفت انگیزی داشت و از فروشنده کی مغازه به معلمی یکی از دبیرستانهای شهر ورشو رسید. این پیشرفت کاملا بمورد و بخاطر لیاقت و شایستگی او بود.

در منزل این معلم کارکنان دانشگاه ورشو و اشخاصی از محیطهای هنری آن شهر رفت و آمد داشتند و باهم ملاقات میکردند.

خود نیکولاشوپن با اصول فکری و فلسفی آن دسته از نویسندگان فرانسوی که بنام « آنسیکلوپدیست » ها مشهورند پرورش یافته بود. باین قرار بود که جنبه فلسفی و لنرا بر سایر جنبه های دیگر او ترجیح میداد .

نیکولا شوپن در همان زمانی که شغل معلمی خود را آغاز میکرد با « بوستینیا کرزیزانووسکا » که از نوادگان یکی از خانواده های اشرافی فقیر شده بود، ازدواج کرد و این امر بدون آنکه خودش توجه داشته باشد در وضع « تاریخی » آینده اش اثر داشت. زیرا از همین ازدواج بود که در ۲۲ فوریه ۱۸۱۰ پسر بیجهان چشم گشود که دو ماه بعد او را بنام « فردریک فرانسوا » نامیدند و اکنون در سراسر جهان بنام « فردریک شوپن » مشهور است .



آن زمان دورانی بود که افسانه ناپلئون فاتح پس از لشکرکشی به روسیه و تبعید به جزیره «الب» و «حکومت صدروزه» و شکست «واترلو» از میان رفته بود اروپا بر زخمهای خود مرهم مینهاد. در «کنگره وین» اتحاد مقدس بوجود آمد. در همان زمان «والس» بعنوان رقص سالن‌ها و تالارها رواج و رسمیت یافت.

در همین دوران «بتهوون» آخرین آثارش را بوجود می‌آورد. «مندلسون» بتازگی عظمت و زیبایی آثار «باخ» را کشف میکرد تا بعدها آنرا بجسپانیان نیز نشان دهد.

در آسمان ادبیات اروپا که دم‌بدم روشن‌تر میشد شاعرانی مانند «بایرون»، «میتسکوبیچ»، «ویکتور هوگو» نخستین غزلها و ترانه‌های خود را مینوشتند و خلاصه آغاز دوران بزرگی بود که در اروپای جوان بنام «دوران رومانتيك» مشهور میگشت.

در ورشو هاله‌ای از افتخار در اطراف چهره كودك زودرس که بیانیستی ارجمند بود میدرخشید. چندی بعد دوان جوانی این كودك فرارسید که با زهم استعداد فوق‌العاده هنری و آهنگسازی او را تأیید میکرد. این كودك «فردريك فرانسا شوپن» فرزند «یوستینیا کرزیزانووسکا» و «نیکولا شوپن» بود.

وقتی که این نوجوان دوران هنرستان موسیقی را پایان رساند استادان هنرستان همه درباره او قضاوتی جالب و بر معنی داشتند و او را «يك نابغه موسیقی» نامیدند. بزودی «روبرت شومان» که نخستین واریاسیونهای شوپن را دید بعنوان يك منقد موسیقی رومانتيك نوشت: «شگفتا! خداوند! يك نابغه پیدا شده است.» در واقع نابغه‌ای پیدا شده بود اما چگونه بود؟

«رلشتاب» ناقد معروف موسیقی در شهر وین او را متهم میکرد که ترانه‌های عامیانه را خودخواهانه دگرگون می‌سازد و نوعی وحشیگریهای موزون بوجود می‌آورد. «میکفت که او به اصوات ناموزون و ناهماهنگ علاقمند است و تخیلی محدود دارد و مانع آن میشود که بتواند خود را از چنگ پیانو که تنها ساز سالن‌هاست آزاد سازد. در آن زمان دردنیای موسیقی بوجود آوردن سنفونی‌ها و اپراها مرسوم بود و آهنگسازان چه کلاسیک و چه رومانتيك بدنبال این قبیل آثار می‌رفتند.

معهدا بیانیست و آهنگساز جوان نابغه‌ای واقعی بود که به مقدمات خود آگاهی داشت. میتوان تصور کرد که این آگاهی در نتیجه پرورشی که به او داده شد و فکر و فرهنگ روشن «آنسیکلوپدیست» های فرانسوی در آن نفوذ داشت بوجود آمد. این فرهنگ تخیلات رومانتيك موسیقی را در شوپن تحت کنترل و تسلط خود داشت و او را بیشتر به زیبایی موسیقی «موزار» متوجه و مایل می‌ساخت.

با اینهمه باید به «رلشتاب» هم حق داد. شوپن فقط يك نابغه عادی نبود بلکه واقعاً در او چیزی... وحشی هم وجود داشت. او نه تنها باعلاقه و پشتکار خستگی-

نایدیر به بیان و وابسته مانند بلکه برعکس تمام رومانیتیک‌های لهستان به تجسس در مایه‌های عامیانه و موسیقی فولکلوری پرداخت تا بقول «موریس موکناکی» نئورسین رومانیتسم لهستانی «تاریخ والهام و افسانه ملی» را در آن باز یابد.

بدین قرار شوپن نه فقط یک نابغه لجوج بلکه «وحشی» نیز بود.

شوپن از موسیقی ابتدائی و ساده عامیانه بنیان استواری بوجود آورد که تخیل خلاقش را بر آن بنا نهاد ازین روست که در موسیقی شوپن نمیتوان دسته بندیهائی مانند «آثار لهستانی» و «آثار فرانسوی» بوجود آورد. در او ساخته‌های یک دسته آثار لهستانی و یک دسته آثار فرانسوی وجود ندارد بلکه تمام موسیقی شوپن مجموعه متعادل و واحد است.

بهین قرار به خاطر رشته‌های پیوندی که تخیل نبوغ آمیز او را به تخیلات ساده و «وحشی» خوانندگان ناشناس و نوازندگان دوره گرد و آوازهای روستاها و ترانه‌های مختلف عامیانه مربوط میسازد، آهنگهای مختلف شوپن بارنگهای گوناگون از غم انگیز و تیره گرفته تا شاد و شورانگیز ساخته شده است.

نخستین اثر شوپن که بچاپ رسید و هنوز برای ما باقیست یک آهنگ «مازورکا» میباشد. آخرین اثر و آهنگ ساخته شوپن هم باز یک «مازورکا» است. میتوان اینهارا مظاهر خاص راه موسیقی شوپن شمرد که بانوغ لجوج خود در تمام عمرش آنرا دنبال میکرد.

راهی که شوپن دنبال کرد از «ژلازووا-ولا» که در آنجا متولد شد آغاز می‌گردد و از ورشو، وین، پاریس، لندن و باز دوباره پاریس میگذرد تا بالاخره در کورستان «پزلاشز» پاریس پایان میرسد.

این راه از اروپائی مضطرب و آشفته میگذشت که سنگرهای کوچه‌ها و خیابان‌های وین و پاریس و رستخیز عمومی ورشو در مسیر آن قرار داشت. بدین قرار شوپن شاهد این دوران پر از آشفتگی‌ها بود. او شخصاً در هیچ یک از این ماجراهای تاریخی شرکت نجست اما مانند تمام شاعران و نویسندگان و آهنگسازان رومانیتیک آن عصر این ماجراها را در آثارش منعکس ساخته است. و مسلماً بهین جهت است که «شومان» موسیقی او را با «توبی» که در میان گلها پنهان شده «مقایسه کرده است.

درعین حال که او روح زمان خود را داشت و رومانیتیک بود باعلاقه شدیدی که نسبت به آثار موسیقی «باخ» و «موزار» داشت تمایلات رومانیتیک خود را کنترل میکرد.

او که با تالارهای پرشکوه اشرافی عادت داشت و دوست نزدیک طبقات ممتاز بود در هنرش درعین حال از «تاریخ والهامات و افسانه‌های ملی» مایه میگرفت. همه اینها شکفت انگیز و متضاد بنظر میرسد اما اینها همه شکفتی‌های نبوغ است. باید مخصوصاً در نظر داشت که در دوران رواج او پراها و سنفونیا و زیبائی و عظمت

را بر روی يك ساز تنها بوجود می آورد و در زمانیکه نوازندگان میکوشیدند با هنرنمایی های خیره کننده جلوه کنند او عظمتش را بر روی سادگی متکی میساخت و در همه حال در عین کمال و زیبایی روشی داشت که مخالف روش مرسوم بود و به هنرنمایی های خیره کننده اهمیت نمیداد.

شوپن در اکتبر ۱۹۴۹ در پاریس در گذشت . در گورستان «برلاشز» حتی هنوز هم دستهای ناشناس بر کورس کلهای بنفشه میگذارند که نشان احترامیست که همواره برای موسیقی زنده شوپن وجود دارد.

